

چکیده

امکان یا امتناع دولت مدرن اسلامی - عربی؛

(مطالعه تطبیقی اندیشه های محمد جبرون و صابر نفزاوی)

این پژوهش به واکاوی نظری امکان یا عدم امکان شکل گیری دولت مدرن اسلامی در جهان عرب از منظر دو اندیشمند برجسته، محمد جبرون و صابر نفزاوی می پردازد. جبرون با رویکردی اصلاح طلبانه و عقل گرا، بر لزوم بازخوانی نصوص دینی با توجه به شرایط معاصر تأکید دارد و تلاش می کند تا الگویی اخلاق محور از دولت اسلامی ارائه دهد که در آن عدالت، بیعت و معروف به عنوان ارکان اصلی مطرح می شوند. او خواهان تطبیق مفاهیم اسلامی با ساختارهای مدرن در قالبی بومی و اخلاقی است. در مقابل، نفزاوی با نگاه انتقادی و تضاد مبنایی، شکل گیری دولت اسلامی مدرن را ناممکن می داند و آن را تلاشی ناسازگار میان دو الگوی متضاد و ناهمگن؛ یعنی دولت مدرن غربی سکولار و شریعت اسلامی تلقی می کند. از نظر او، دولت مدرن عربی بیش از آنکه نتیجه تحولات بومی باشد، محصول تحمیل استعمار است و محصولی وارداتی تلقی می شود. او بازگشت به منظومه ارزشی اسلام را برای بازسازی دولت مشروع عربی، ضروری می داند. بنابراین مقاله با روش تطبیقی اندیشه ای و به شیوه کتابخانه ای به مقایسه آراء دو متفکر فوق درباره امکان یا عدم امکان دولت مدرن اسلامی - عربی می پردازد. این پژوهش در نهایت به این نتیجه می رسد که گفتمان دولت اسلامی مدرن در جهان عرب همچنان میان دو قطب اصلاح گرایی و نفی بنیادین مدرنیته در نوسان است و نیازمند بازاندیشی نظری عمیق تری بر پایه اقتضائات فرهنگی و تاریخی جوامع اسلامی است.

واژگان کلیدی: دولت مدرن، اسلامی - عربی، جبرون، نفزاوی، خاورمیانه.

۱- مقدمه و بیان مسئله

در جهان اسلام و به ویژه جهان عرب، دولت همواره نقش کلیدی در سازمان دهی زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی داشته و محور بحث های نظری و عملی بوده است. در دوران معاصر، شکل گیری دولت های مدرن در این منطقه تحت تأثیر دو نیروی متعارض، سنت و مدرنیته، با چالش های گسترده ای روبه رو شده است. میراث تاریخی اسلام به عنوان مرجع قانونی و هنجاری و الگوهای دولت مدرن غربی، مسئله «دولت اسلامی مدرن» را به یکی از پرمناقشه ترین موضوعات گفتمان سیاسی عربی تبدیل کرده است. این مسئله نه تنها با مشروعیت سیاسی،

بلکه با هویت فرهنگی و توان تطبیق جوامع عرب-اسلامی با تحولات جهانی مرتبط است. پرسش اساسی پژوهش آن است که آیا می‌توان دولتی مدرن را بر پایه ارزش‌های اسلامی تعریف کرد یا این دو ذاتاً ناسازگارند. پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی و پایان موج نخست استعمار، دولت‌های ملی تازه‌تأسیس با هدف بازسازی هویت سیاسی و اجتماعی خود، الگوی غربی دولت-ملت را اقتباس کردند. با این حال، این دولت‌ها در تحقق توسعه و دموکراسی ناکام ماندند و به دلیل فاصله گرفتن از شریعت اسلامی و وابستگی به ساختارهای سکولار، با بحران مشروعیت مواجه شدند. این شرایط زمینه‌ساز ظهور جنبش‌های اسلام‌گرا شد که بازگشت به «دولت اسلامی» را جایگزین مدل‌های غربی می‌دانستند. دیدگاه‌ها درباره امکان شکل‌گیری دولت مدرن اسلامی متفاوت است و به دو طیف کلی تقسیم می‌شود: موافقان و مخالفان. موافقان بر آن‌اند که می‌توان با بهره‌گیری از عناصر مدرنیته، چارچوبی اسلامی برای اداره جامعه طراحی کرد که هم با ارزش‌های دینی هم‌راستا باشد و هم با مقتضیات جهان مدرن سازگار باشد. این گروه تلاش دارند میان شریعت و عقلانیت مدرن پلی برقرار کنند و مفهوم دولت را به گونه‌ای بازخوانی کنند که پاسخگوی نیازهای امروزی جوامع اسلامی باشد. بر این اساس در این پژوهش دیدگاه‌های محمد جبرون، متفکر و استاد دانشگاه مراکشی به عنوان موافق دولت مدرن اسلامی، بررسی می‌شود. در مقابل، مخالفان معتقدند که مبانی دولت مدرن—بر پایه سکولاریسم، قانون‌گذاری انسانی و تفکیک دین از سیاست—با اصول بنیادین اسلام تعارض‌های جدی دارد و تلاش برای اسلامی‌سازی آن، منجر به تحریف مفاهیم دینی یا بی‌محتوا شدن ابزارهای مدرن می‌شود (مرادی برلیان، ۱۳۹۹: ۱۶۰). صابر نفزاوی، متفکر مصری از اندیشمندانی است که معتقد به عدم تشکیل دولت مدرن اسلامی—عربی است، بنابراین آراء وی در دسته مخالفان دولت مدرن اسلامی—عربی مورد پژوهش قرار می‌گیرد. هدف اصلی این پژوهش بررسی این چالش‌ها و فرصت‌ها در شکل‌گیری دولت مدرن اسلامی است و تحلیل دیدگاه‌های موافقان و مخالفان، به‌ویژه از منظر اندیشمندان برجسته، می‌تواند ابعاد نظری و عملی این اختلاف‌نظرها را روشن سازد و فهم عمیق‌تری از امکان یا محدودیت تحقق دولت اسلامی مدرن ارائه دهد.

۲- چارچوب نظری؛

در این پژوهش، به دلیل پیچیدگی مسئله دولت مدرن اسلامی، چارچوب نظری بر سه محور تحلیلی استوار شده است: محور نخست، معرفت‌شناختی-هنجاری است که دو رویکرد متقابل را در بر می‌گیرد. از یک‌سو، چارلز تیلور با نظریه «مدرنیته‌های چندگانه» (Taylor, 2001: 9). بر این باور است که جوامع غیرغربی می‌توانند با بازتفسیر سنت‌های دینی خود، مدرنیته‌ای بومی و اخلاق‌محور بسازند که با دموکراسی و حقوق بشر سازگار است، بی‌آنکه به سکولاریسم افراطی تن دهد. از سوی دیگر، وائل حلاق در «دولت ممتنع» دولت مدرن را ذاتاً سکولار

و استعماری می‌داند و هرگونه اسلامی‌سازی آن را یا به تحریف شریعت یا به ناکارآمدی سیاسی می‌انجامد (Hallaq, 2013: 55)؛ دیدگاهی که با نگاه صابر نفزاوی هم‌سوست. محور دوم، تاریخی-ساختاری است که با بهره‌گیری از رویکردهای پسااستعماری، به بررسی چگونگی تحمیل الگوی دولت-ملت توسط قدرت‌های اروپایی بر جهان عرب می‌پردازد و نشان می‌دهد که دولت‌های عربی معاصر، فاقد بستر تحول درون‌زا هستند و بیشتر برآمده از منافع استعماری و شکل‌گیری دولت‌های رانتیر وابسته‌اند تا نتیجه تکامل طبیعی نهادهای سیاسی-اجتماعی (نفزاوی، ۲۰۲۵: ۱). محور سوم، نهادی-کارکردی است که با الهام از نهادگرایی تاریخی، بر سازوکارهای اجرایی، قانون‌گذاری، ساختار «دولت عمیق» و نسبت جامعه با نهادهای رسمی تمرکز دارد (Skocpol, 2015: 175). این محور، امکان سنجش عملی تحقق آرمان‌های دینی در قالب نهادهای مدرن را فراهم می‌آورد و چالش‌های عینی تبدیل شریعت به بوروکراسی کارآمد را آشکار می‌سازد. این سه‌وجهی، امکان تحلیل جامع‌تری از دیدگاه‌های جبرون (که بیشتر بر محور نخست و سوم تأکید دارد) و نفزاوی (که عمدتاً بر محور دوم و نقد بنیادین محور نخست متمرکز است) را فراهم کرده و به مقاله اجازه می‌دهد تا افزون بر سطح نظری، به لایه‌های تاریخی و نهادی شکل‌گیری یا امتناع دولت مدرن اسلامی نیز ورود کند.

۳- پیشینه پژوهش

تاکنون پژوهش مستقلی در زبان‌های فارسی، انگلیسی و عربی درباره دیدگاه‌ها و اندیشه‌های محمد جبرون و صابر نفزاوی درباره امکان یا عدم امکان تشکیل دولت مدرن اسلامی - عربی صورت نگرفته است و این مقاله اولین پژوهش درباره موضوع مذکور است. اما به‌طور کلی درباره امکان یا عدم امکان شکل‌گیری دولت مدرن اسلامی - عربی، پژوهش‌هایی صورت گرفته است که به آن‌ها اشاره خواهیم کرد. در زبان فارسی «مرادی برلیان» در پژوهش خود به بررسی تحلیلی نظریه وائل حلاق درباره امتناع دولت مدرن اسلامی پرداخته است و ضمن رد ادعای او، به بررسی مدل‌های رقیب این نظریه می‌پردازد. پژوهش مذکور به آراء و اندیشه‌های جبرون و نفزاوی نپرداخته است، اما تمرکز اصلی این مقاله بر دیدگاه‌های این متفکران است. در زبان عربی «حجال» به بررسی چالش‌های میان اندیشه اسلامی و دولت مدرن در جهان عرب پرداخته است. تفاوت این مقاله با پژوهش حجال در این است که ما علاوه بر مطالعه موردی آراء اندیشمندان در این باره، به بررسی علل امکان یا عدم امکان دولت مدرن در جهان اسلامی - عربی می‌پردازیم. «بلقزیز» نیز در پژوهشی به بررسی دولت در اندیشه اسلامی معاصر پرداخته است. وی با رویکرد فلسفی، این مفهوم را از منظر اندیشمندان معاصر بررسی کرده است، در حالی که رویکرد ما در این پژوهش ساختاری و بنیادین است. «بشاره» در کتاب خود با رویکرد مقوله‌شناسی، سیر تحول

مفهوم دولت عربی را از اواخر حکومت عثمانی تا بیداری اسلامی، پژوهش می‌کند. علاوه تفاوت در رویکرد پژوهش، بررسی او، بر اساس سیر زمانی است، در حالی که این مقاله مفهوم امکان یا امتناع دولت مدرن اسلامی را از منظر دو اندیشمند مذکور، مورد کنکاش قرار می‌دهد. در زبان انگلیسی نیز «Hallaq» با بررسی دولت مدرن، با توجه به تفاوت‌های مبنایی، امکان تشکیل آن را در محیط اسلامی – عربی غیرممکن می‌داند. اما ما در این مقاله ضمن بررسی ایرادهای ساختاری و مبنایی، راهکارهای تشکیل دولت فوق از منظر دو اندیشمند را بررسی می‌کنیم.

۴- محمد جبرون و نقد گفتمان‌های غالب

۴-۱- معرفی اندیشمند

محمد جبرون (زاده ۳ اوت ۱۹۷۱ در استان تاوانت)، متفکر، مورخ و سیاستمدار مراکشی. آثار او حول محور توسعه اندیشه سیاسی اسلامی، تاریخ مغرب الاقصی و اندلس از آغاز تا مرحله اسلامی می‌چرخد. جبرون یکی از اعضای مؤسس حزب عدالت و توسعه مراکش بود که در سطح نظریه‌پردازی سیاسی فعالیت می‌کرد تا اینکه در سال ۲۰۱۷ از آنجا استعفا داد. وی در سال ۲۰۰۵ دکترای تاریخ را از دانشگاه عبدالملک السعدی در تطوان^۱ دریافت کرد. موضوع او «اندیشه سیاسی در مراکش و اندلس در قرن پنجم هجری قمری» بود.

ارتباط جبرون با جنبش‌های اسلامی مراکش به اواخر دهه ۱۹۸۰ برمی‌گردد. او در سال ۱۹۹۲ به جنبش اتحاد و اصلاحات در طنجه پیوست و در سال ۱۹۹۶ جزو گروه مؤسس حزب عدالت و توسعه بود که یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان این حزب محسوب می‌شد. وی دارای پژوهش‌های علمی مختلف از جمله کتاب، مطالعات، مقالات و سخنرانی‌های^۲ زیادی است. او در سال‌های اخیر با دیدگاه‌های خود در مورد مسائل فرهنگی اسلامی و دیدگاه ویژه‌اش در مورد معضلات دگرگونی دموکراتیک در جهان عرب و به‌ویژه مراکش مورد توجه قرار گرفته است.

۴-۲- جایگاه دولت در جهان عرب معاصر

جبرون یادآور می‌شود که از منظر تمدنی و اسلامی – که گذشته را به حال پیوند می‌دهد – می‌توان گفت مفهومی نوین از دولت که در جهان عرب در حال شکل‌گیری است، بازتابی صادقانه از مفهوم خلافت عینی در قالبی مدرن به شمار می‌رود؛ به عنوان مثال، دولت مراکش توانست حدود یک سال پس از تأسیس دولت مدرن به دست ملک حسن دوم در سال ۱۹۶۱، کاستی‌های ساختاری خود را تا حدی جبران کند و دین را – دست کم به‌طور رسمی –

^۱ - تطوان از شهرهای تاریخی مراکش است که سلطان شیخ محمد وطاسی در سده ۱۵ به کمک مهاجران اندلسی، بنای این شهر را گسترش داد.

در جایگاهی متناسب با شأن آن در ساختارها و نهادهای دولتی، از جمله قانون اساسی، قرار دهد. این امر به طور غیرمستقیم و بی سروصدا منجر به تغییر کارکردهای دولت شد؛ به نحوی که اسلام گرایان سنتی را به سمت همکاری با دولت به جای تقابل با آن سوق داد (جبرون، ۲۰۱۲، الف: ۱۳۵). این موضوع نشان دهنده ترکیب دین و دولت در ساختار مدرن است؛ به گونه‌ای که در شکل‌گیری دولت مدرن، نه تنها آسیبی به دین نمی‌رسد، بلکه تحقق و رسیدن به اهداف دولت، نیازمند به کارگیری دین است.

۳-۴- مراحل ساخت دولت اسلامی؛

دولت به عنوان نهاد کلیدی در سازماندهی زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، همواره محور بحث در جهان اسلام، به ویژه جهان عرب بوده است. شکل‌گیری دولت‌های مدرن در این منطقه تحت تأثیر دو نیروی متعارض سنت و مدرنیته با چالش‌های بی‌سابقه‌ای مواجه شده است. میراث تاریخی اسلام به عنوان مرجع قانونی و هنجاری و الگوهای دولت مدرن غربی، مسئله «دولت اسلامی مدرن» را به یکی از پرمناقشه‌ترین موضوعات گفتمان سیاسی عربی تبدیل کرده است (فراشی، ۱۴۰۰: ۲۵-۲۴). این مسئله هم با مشروعیت سیاسی و هم با هویت فرهنگی و تطبیق جوامع عرب-اسلامی با تحولات جهانی مرتبط است و اندیشمندان مسلمان با رویکردهای متفاوت می‌کوشند پاسخ دهند آیا می‌توان دولتی مدرن را بر پایه ارزش‌های اسلامی تعریف کرد یا این دو ذاتاً ناسازگارند.

او در این راستا از دولت فاضله نام می‌برد و در توضیح آن می‌گوید دولتی است که فرد را به گونه‌ای تربیت می‌کند که نیازی به آن نداشته باشد و او را به خدمت چیزی برتر از خود دولت هدایت می‌کند؛ به گونه‌ای که فرد به خود متکی می‌شود و توانایی آن را می‌یابد که در پی چیزی برتر از دولت باشد (جبرون، همان: ۱۱۳). جبرون در روش خوانش متن، میان نص جاودانه قرآن و برداشت تاریخی مسلمانان تمایز قائل می‌شود و بر مأموریت هدایتگری قرآن در تمام جنبه‌های زندگی تأکید دارد. او معتقد است که برای فهم واقعی اسلام، نباید تنها به ظواهر احکام شریعت توجه کرد، بلکه باید به اهداف و ارزش‌های اساسی و ثابت پشت آن‌ها پی برد. شریعت در این نگاه، نمود و عَرَضی از این ارزش‌های همیشگی است که در طول تاریخ و در جغرافیاهای مختلف تغییر نمی‌کنند. بر اساس این روش، جبرون سه ویژگی بنیادین را برای متصف شدن یک حکومت به اسلام ضروری می‌داند و بر این اساس، چارچوب نظری خود برای دولت اسلامی را شکل می‌دهد:

- بیعت به معنای حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش و اعطای حکومت به فرد انتخابی مردم؛

- عدالت، در معنای وسیع آن در عرصه‌های مختلف؛

- معروف، به معنای هر خیر و مصلحت و عمل اثربخش عمومی (جبرون، ۲۰۱۴: ۹۵).

تفاوت دولت اسلامی با دیگر دولت-ملت‌های جدید در این است که پیام اخلاقی و انسانی اسلام در دولت اسلامی معتبر شمرده می‌شود. خضوع حکومت اسلامی در برابر ارزش‌های والای اخلاقی، انسانی و برتر به این دولت مزیت بسیاری نسبت به دیگر مدل‌های دولت-ملت می‌دهد. این حکومت است که می‌تواند از آسیب‌هایی که دولت‌های مدرن در عصر جدید به آن آلوده شده‌اند در امان بماند، آسیب‌هایی مانند طغیان ثروت بر کار در دولت‌های سرمایه‌داری، طغیان کار بر ثروت در دولت‌های چپ، طغیان نیروی ارتش در دولت‌های نظامی و...

(جبرون، ۲۰۲۰: ۱۲). بنابراین از نظر او دولت‌های مدرن فاقد جنبه ارزشی و اخلاقی هستند و آن چیزی که می‌تواند

این خلأ را پر کند و در برابر بی‌عدالتی آنان بایستد، دولت اسلامی و ارزش‌های آن است.

به‌طور کلی می‌توان چندین نقد به این مسئله در اندیشه جبرون وارد کرد، ابتدا اینکه انتخاب این سه اصل فاقد روشنی و انسجام نظری است و دلیل انتخاب آن‌ها از نظر وی به روشنی بیان نشده است. چرا اصولی مانند شورا، آزادی، برابری یا مسئولیت اجتماعی به‌عنوان ارکان دولت اسلامی مطرح نشده‌اند؟ جبرون در روش خوانش متون دینی، میان نص جاودانه قرآن و فهم تاریخی مسلمانان تمایز قائل می‌شود و بر این باور است که شریعت، تجلی ارزش‌های ثابت اسلام است و هدف آن هدایت همه‌جانبه بشر در زندگی فردی و اجتماعی است (الراجی، ۲۰۱۶: ۷). او تأکید می‌کند که برای تحقق حکومت اسلامی، باید از تکیه صرف بر ظواهر احکام و قوانین شرعی عبور

کرد و به اهداف و مقاصد پشت آن‌ها توجه نمود. با توجه به سه‌گانه فوق که جبرون مطرح می‌کند، می‌توان گفت

نگاه وی بر پایه اصلاح‌طلبی مقاصد‌گرا است که در چارچوب «اسلام‌گرایی مدرن» سعی دارد میان سنت و تجدد

ارتباط برقرار کند؛ از یک سو، با تأکید بر «عدالت» و «خیر عمومی» به جای فروعات فقهی، رویکردی فرادستوری

و غایت‌محور در پیش می‌گیرد که هماهنگ با نظریه مقاصد شریعت است؛ از سوی دیگر، با وارد کردن «بیعت»

و «مشارکت جمعی» به دایره مشروعیت، نگاهش را از سلطنت الهی صرف به سمت نظریه‌ای شبه‌قراردادی سوق

می‌دهد که در آن وفاداری مردم، پشتوانه کارآمدی دولت است. اما نقطه کور این اندیشه، حلقه گمشده «نحوه

تعامل این سه رکن در مواقع تعارض» است؛ به عبارت دقیق‌تر، جبرون فرض می‌کند که «مشارکت مردمی» همواره

به «معروف» منجر می‌شود، اما پاسخی برای وضعیتی که خواست اکثریت با برداشت فقیهانه‌ی «معروف» در تضاد

باشد، ارائه نمی‌دهد. از این رو، این نگاه در عین عمیق بودن و انعطاف‌پذیری، همچنان در سطح نظریه‌ای انتزاعی

باقی می‌ماند که برای عملی شدن، نیازمند نهادهای حل تعارض و تفسیر پویای شریعت است.

مبتنی بر مباحث مقدماتی ذکر شده، در ادامه به بررسی مفهوم مدرن اسلامی و علل امکان یا عدم امکان آن در اندیشه محمد جبرون پرداخته می‌شود.

۴-۴- امکان یا عدم امکان دولت نوین اسلامی از نظر جبرون

تا پیش از نیمه قرن بیستم، موضوع نامگذاری و تعریف دولت در جهان عرب اهمیت چندانی نداشت و نویسندگان به آن کمتر توجه می‌کردند. دولت به‌طور بدیهی پذیرفته می‌شد و نیاز به اثبات نداشت، تا آنکه تحولات سیاسی پس از پایان استعمار و ورود مفاهیم مدرن سیاسی، ضرورت بازنگری در این موضوع را آشکار کرد. این امر نشان‌دهنده کشمکش فکری میان سنت‌گرایان و طرفداران غرب‌زدگی و سکولاریزاسیون در جهان عرب بود و پرسش‌هایی درباره استقلال فکری و تئوریک اعراب و مسلمانان در حوزه سیاست مطرح کرد (جبرون، ۲۰۱۵، الف: ۱۰-۱۲). بنابراین بازتعریف دولت و پرسش درباره ماهیت آن در جهان عرب، اقدامی واکنشی در برابر کنشی بود که طرفداران غرب مطرح کردند.

نظریه دولت اسلامی طبق نظر همه مسلمانان و با توجه به واقعیت تاریخی که دلیلی بر آن وجود ندارد، نظریه خلافت است که در ساده‌ترین تعبیر به معنای خلافت پیامبر در پاسداری از دین است. اسلام حقیقت و ارزش اخلاقی خود را به گونه‌ای که در قاموس سیاسی اسلام به‌عنوان خلافت رسول خدا در رهبری و امامت آمده است منعکس نمی‌کند، بلکه حقیقت آن منعکس‌کننده کارکردهای سیاسی و شکل‌نهادی آن است که از این جنبه، دولت اسلامی / خلافت با وظایف ولایت دینی خود متمایز شد، که از نظر تاریخی با گروهی از فرایض و واجبات، مانند وجوب اقامه نماز، ولایت حج و وجوب جهاد تجسم یافته بود. علاوه بر اطلاق شرع، عبارت «جانشینی نبوت در پاسداری از دین» که در بیشتر آثار العروی آمده است، از این روست (مرکز العربی للأبحاث و دراسة السياسات، ۲۰۱۴: ۴). خلافت سنتی در کشورهای عربی تحت تأثیر استعمار سرمایه‌داری فروپاشید و جای خود را به دولت ملی یا مدرن داد. این نهاد سیاسی جدید، سازمان‌دهنده فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی اعراب در دوره معاصر شد، اما هم‌زمان پرسش‌ها و چالش‌های تازه‌ای به‌ویژه درباره نسبت دین و دولت ایجاد کرد. رابطه دولت ملی با اسلام اغلب پرابهام و دچار آشفتگی بود و نگرانی‌های ناشی از پروژه‌های مدرنیته سیاسی، تعادل آن را به هم زد. در دهه‌های اخیر، جهان عرب همچنان با پیامدهای این مسئله روبه‌روست و پروژه‌های مدرنیته سیاسی که توسط رهبران عرب اجرا شد، انتقال کامل دولت از سنت به مدرنیته را محقق نکرده و بیشتر به ایجاد مدلی ظاهری و ناقص از دولت مدرن انجامیده است، چنان‌که نمونه‌ای از آن در مغرب دور دیده می‌شود که دولت مدرن بیشتر در حد ظاهر و شکل بود و کارکرد واقعی آن به‌طور کامل تحقق نیافت (جبرون، ۲۰۱۲، ب: ۱۹). به نظر می‌رسد

این ناکامی در تشکیل دولت مدرن در جهان عرب، بیش از هر چیز، به ناسازگاری و ناهمگونی بین محتوا و ساختار برمی گردد؛ به این معنا که تقلید از مدل غربی دولت مدرن برای جهان عرب، الگویی ناهمسان و بیگانه با ساختارهای حاکم بر کشورهای عربی است.

۵-۴- عدم تناسب دولت مدرن با جامعه عربی

از نظر جبرون، ناتوانی اعراب در ساخت دولت مدرن، ریشه در کاستی‌های ساختاری، اجتماعی و فرهنگی دارد. زندگی قبیله‌ای و ضعف نظام آموزشی باعث شده بود که بسیاری از اعراب نیاز چندانی به دولت به معنای مدرن آن احساس نکنند و تنها خواسته سیاسی‌شان تأمین امنیت باشد؛ در نتیجه، شکل‌گیری دولت مدرن در چنین بستر اجتماعی و فرهنگی ممکن نبود. با این حال، در دهه‌های اخیر، به‌ویژه با گسترش شهرنشینی و تحول اجتماعی در جهان عرب، مفهوم تازه‌ای از دولت پدیدار شده است که با الگوی غربی تفاوت دارد. جامعه عرب امروز دولت را ضرورتی حیاتی برای تحقق خواسته‌های اجتماعی، فرهنگی و خدماتی می‌داند؛ دولتی که در خدمت مردم است، نه مالک آنان — چنان که نمونه‌اش را می‌توان در کشور قطر مشاهده کرد (جبرون، ۲۰۱۲، الف: ۹۶).

شاید بارزترین شاخص این تحول، با توجه به تحولات سیاسی که جهان عرب در دهه‌های اخیر شاهد بوده‌ایم، گسترش وسعت میدان سیاسی و افزایش تعداد افراد وابسته به سیاست به معنای واقعی آن است (عفان، ۲۰۱۶: ۷). در نهایت می‌توان با اطمینان بسیار گفت که دولت ملی عرب، با هر توصیفی که داشت، نتوانست همگام با این تحول عظیم اجتماعی و فرهنگی که منجر به کاشت بذر تنش بین آن از یک سو و عموم مردم شد، همگام شود. از سوی دیگر، دولت‌های ملی عربی نتوانستند وظایف دینی دولت سنتی را حفظ کنند و درگیر مسائلی چون رنسانس، توسعه اقتصادی و قدرت نظامی شدند؛ از این رو رابطه آن‌ها با دین به یکی از منابع اصلی تنش سیاسی تبدیل شد (جبرون، ۲۰۱۵، ب: ۸-۷). هرچند با بررسی در قانون اساسی برخی از کشورهای عربی، متوجه اشاره به هویت اسلامی می‌شویم، اما این اصول اغلب نقض می‌شوند و جنبه‌ای صوری دارند. چنین وضعیتی زمینه‌ساز ظهور جنبش‌های اسلامی شد که هدف خود را یادآوری تعهدات اخلاقی و دینی دولت‌های ملی می‌دانند (حجال، ۲۰۱۸: ۹۳). در سال‌های اخیر، کشورهای عربی با آگاهی از کاستی‌های خود، به دنبال بازتعریف مفهوم دولت هستند؛ تلاشی که گاه در قالب جنبش‌های مردمی و گاه در شکل انقلاب‌ها بروز یافته و بیانگر دگرگونی عمیق در نگاه به دولت در جهان عرب است.

۶-۴- نسبت دولت مدرن و برقراری عدالت

مدل نظری «دولت اسلامی» در اندیشه محمد جبرون، بر سه رکن عدالت، وفاداری و لطف استوار است. او این سه را جوهره سیاسی شدن دولت اسلامی می‌داند و معتقد است در دولت مدرن اسلامی، برابری میان افراد اهمیتی فراتر از عدالت دارد؛ زیرا عدالت آرمانی است، اما برابری، مبنای کارآمدی و انسجام اجتماعی محسوب می‌شود. جبرون بر این باور است که چالش اصلی در نظریه دولت اسلامی مدرن، تحقق مفهوم «شهروندی کامل» است؛ مفهومی که وفاداری به دولت و هویت مدنی را بر وفاداری‌های قومی و مذهبی مقدم می‌داند. او تأکید می‌کند که برای دستیابی به «مدرنیته سیاسی» در جهان اسلام باید فرایندهای تاریخی و تجربه‌های کشورهای مسلمان مانند اندونزی، مالزی و ترکیه مورد مطالعه قرار گیرد. در عین حال، جبرون یادآور می‌شود که برخی مفاهیم سنتی، مانند «بیعت» در نظام‌های سیاسی خلیج فارس، هنوز در قالب‌های قدیمی اهل حل و عقد به کار می‌روند و نشان می‌دهند که نظریه دولت اسلامی مدرن نیازمند بازنگری مفهومی و سازگاری با شرایط معاصر است. با توجه به رویکردهای اندیشه‌ای جبرون، می‌توان گفت او متعلق به جریان اصلاح‌طلبی عقل‌گراست چرا که او این جریان را غنی‌ترین جریان از نظر اندیشه‌ها و نظریه‌های بنیادین برای شکل‌دهی به ترکیب‌های معاصر میان سنت و مدرنیته می‌داند؛ به همین دلیل معتقد است آن را به جنبش اصلاح دینی در مسیحیت تشبیه کنیم (Sarmini, 2020: 149). خلافت سنتی در کشورهای عربی تحت تأثیر استعمار سرمایه‌داری فروپاشید و جای خود را به دولت ملی یا مدرن داد. این نهاد جدید، علاوه بر ساماندهی فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی، پرسش‌ها و چالش‌های تازه‌ای به‌ویژه درباره نسبت دین و دولت ایجاد کرد. رابطه دولت ملی با اسلام اغلب پرابهام و دچار آشفتگی بود و پروژه‌های مدرنیته سیاسی نتوانستند انتقال کامل دولت از سنت به مدرنیته را محقق کنند. نتیجه، شکل‌گیری مدلی از دولت مدرن بود که بیشتر ظاهری و ناقص بود و کارکرد واقعی آن به‌طور کامل تحقق نیافت، نمونه‌ای از این وضعیت در مغرب دور قابل مشاهده است (حروب، ۲۰۱۵: ۴). جبرون پس از اشاره به دولت مدرن، وضعیت و شرایط امکان آن در جهان عرب و همچنین نمونه اسلامی آن، به ضرورت، طرح این الگو را در اندیشه سیاسی اسلام-گرایان به‌عنوان طیفی که داعیه‌دار تشکیل دولت اسلامی هستند، مطرح می‌کند.

۷-۴. الگوی اسلام سیاسی در اندیشه جبرون

جبرون تصریح می‌کند که حکومت‌های اسلامی در پی یافتن الگویی منطبق با آموزه‌های دینی شکل گرفتند، اما به باور او یکی از انحراف‌های جدی در نگاه معاصر به دولت اسلامی، غلبه نگرش شکلی و صوری است؛ گویی اسلامی بودن حکومت تنها در اجرای شریعت یا شباهت به خلافت راشدین خلاصه می‌شود. او این رویکرد را سطحی و مانع‌بازاندیشی و کارآمدسازی مفهوم دولت اسلامی در عصر جدید می‌داند. به‌زعم جبرون، نظریه حکومت اسلامی مودودی و سید قطب، تلاشی برای جایگزینی نظریه خلافت بود و مرحله‌ای گذار در اندیشه سیاسی اسلام‌گرایان محسوب می‌شود. اما پس از ناکامی در احیای خلافت، اسلام‌گرایان هرچند کوشیدند مدلی از دولت اسلامی دموکراتیک ارائه دهند، این الگو همچنان با مفاهیمی چون دموکراسی، حقوق بشر و تفکیک

قوا در تعارض است و نوآوری بنیادینی ندارد. به باور جبرون، این دولت صرفاً بر مشروعیت دینی تکیه دارد و از مشروعیت مدنی و سیاسی تهی است؛ عاملی که مانع شکل‌گیری واقعی دولت مدرن در جوامع اسلامی می‌شود (جبرون، ۲۰۱۴: ۷۶-۷۷). می‌توان اندیشه وی را دوگانه‌سازی مطلق میان مشروعیت دینی و مدنی دانست که امکان بازتعریف پویای مفاهیم دینی در نسبت با عقلانیت جمعی را نادیده می‌گیرد و هر تطبیقی را از پیش محکوم می‌کند؛ در نتیجه، نگاهش به جای ارائه راهکار، به اثبات ناکارآمدی ذات گرایانه دین در سیاست مدرن می‌انجامد، بدون آنکه از ظرفیت‌های نهفته در سنت برای خود، بهره‌برد. او همچنین به دوگانگی رایج در میان اسلام‌گرایان اشاره می‌کند؛ آن‌ها از یک‌سو خواهان اجرای کامل شریعت (مفهوم «تمکین») هستند و از سوی دیگر مجبور به پذیرش واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی روز می‌شوند. این تضاد، الگوی سیاسی آنان را به گونه‌ای ناکارآمد و ناپایدار تبدیل کرده است (همان: ۸۶-۸۵-۸۱). در نهایت می‌توان گفت جبرون با فراخوانی معرفت‌شناختی، بر عبور از پارادایم سنتی و حرکت به سوی «عقلانیت، نهادسازی و مشروعیت چندلایه» تأکید دارد و چالش اصلی نظریه‌پردازی اسلامی را در دوگانگی حل‌نشده دین و مدرنیته می‌داند. او با طرح «مشروعیت چندلایه» در پی خروج از بن‌بست مشروعیت دینی یگانه است، اما ابهام کلیدی اینجاست که «لوازم مدرنیته» تا چه حد با هویت اسلامی قابل مصالحه هستند و آیا این بازنگری، در نهایت به استحاله مفهوم «دولت اسلامی» در دولت سکولار نمی‌انجامد؟ این پرسش، همچنان چالش نظری کارآمدی الگوی پیشنهادی او باقی می‌ماند.

۵- صابر نفزاوی و دولت مدرن؛

۵-۱- معرفی اندیشمند

صابر نفزاوی (متولد ۱۹۸۲) نویسنده، شاعر و تحلیل‌گر سیاسی تونس‌ای است که دارای چندین کتاب و تعداد زیادی مقاله و شعر است که در تعدادی از روزنامه‌ها و وب‌سایت‌ها منتشر کرده است. صابر نفزاوی در دانشکده حقوق تونس در رشته حقوق خصوصی تحصیل کرده و در زمره نویسندگان اسلامی طبقه‌بندی می‌شود. او در حال حاضر به حرفه روزنامه‌نگاری و کار رسانه‌ای مشغول است و در وب‌سایت «روسیه الیوم» فعالیت می‌کند.

۵-۲- مبانی دولت

صابر نفزاوی، در اندیشه سیاسی خود به وضوح بر این نکته تأکید دارد که پروژه دولت‌سازی در جهان اسلام نمی‌تواند صرفاً با تکیه بر الگوهای تاریخی صدر اسلام پیش برود. از منظر او، رجوع به دوره پیامبر اسلام برای مدل‌سازی یک دولت امروزی، بیش از آن که راه‌گشا باشد، نوعی ساده‌سازی و تقلیل‌گرایی است که از درک مقتضیات پیچیده عصر مدرن غافل مانده است. در واقع، وی اعتقاد دارد که اقدامات پیامبر، متناسب با شرایط

خاص تاریخی، جغرافیایی و اجتماعی آن زمان بوده و نمی‌توان آن‌ها را به‌طور کامل و بی‌واسطه در عصر کنونی پیاده کرد، چرا که ساختارهای امروزیین جامعه—از جمله نهادهای حقوقی، اقتصادی، اجتماعی و حتی فرهنگی—تفاوت‌های بنیادینی با آن زمان دارند. از این منظر، نفزای خواهان تکیه بر بنیادهای مدرن برای تشکیل دولت اسلامی است؛ بنیادهایی که نه تنها با ارزش‌ها و اصول اسلامی در تضاد نیستند، بلکه می‌توانند در قالبی نوین، روح اسلام را در ساختارهای امروزیین جامعه منعکس سازند. چنین نگاهی، بر اهمیت زمان‌مندی و مکان‌مندی تجربه‌های تاریخی تأکید می‌گذارد و تلاش دارد تا دولت اسلامی را در افق مدرنیت تعریف کند، نه به‌مثابه بازگشتی نوستالژیک به گذشته. او برای تمایز بخشیدن به دولت اسلامی از سایر انواع دولت‌ها، بر یک مؤلفه مهم تأکید می‌کند: تعادل میان فرد و جمع. این اصل در برابر دو قطب افراطی اندیشه‌های لیبرالی و مارکسیستی قرار می‌گیرد. در نظام‌های لیبرال، فرد به‌عنوان هسته اصلی اندیشه سیاسی و حقوقی در نظر گرفته می‌شود، و در مقابل، مارکسیسم بیشترین اصالت را به جمع می‌دهد. اما از نگاه نفزای، دولت اسلامی باید بتواند میان این دو قطب، تعادلی برقرار کند؛ نه فرد را فدای جمع کند و نه جمع را قربانی فردگرایی سازد. این تعادل، به‌زعم او، یکی از ویژگی‌های ممتاز و منحصر به فرد دولت اسلامی در نسبت با دیگر ایدئولوژی‌هاست (نفزای، ۲۰۲۰: ۸). نفزای در تعریف دولت اسلامی، به‌جای تمرکز بر نمادهای دینی یا فقهی، تعریفی ساختاری و سیاسی ارائه می‌دهد. او دولت را سرزمینی با مردمانی می‌داند که در چارچوب یک نظام سیاسی و حقوقی، تحت حاکمیت اعمال‌شده‌ای قرار می‌گیرند. این نگاه، نشان‌دهنده تلاش او برای هم‌خوان کردن تعریف دولت اسلامی با مفاهیم پذیرفته‌شده علوم سیاسی معاصر است. در عین حال، او تأکید دارد که دولت در اندیشه اسلامی، موضوعی مهیج، پرچالش و عمیقاً پیچیده است؛ چرا که با لایه‌های گوناگون معرفتی، تاریخی و تمدنی گره خورده و نیازمند بازخوانی‌های نوین، اجتهادی و زمان‌مند است.

۳-۵- ساختار و جایگاه دولت مدرن در اندیشه نفزای

دولت در شکل مدرن خود، ساخته‌ای کاملاً غربی است که نقطه اوج مجموعه‌ای از تحولات تاریخی به‌شمار می‌رود. این تحولات، بشر را از مفهوم «دولت معبد» که بر فلسفه دینی مبتنی بود، به‌سوی مفهوم «دولت شهر» یا «شهر-دولت» و سرانجام به‌سوی آنچه «دولت-ملت» نامیده می‌شود، سوق داد؛ الگویی که در قرن نوزدهم میلادی در اروپا تبلور یافت. جهان اسلام در اغلب موارد این مدل را به شکلی تحمیلی و تصنعی تجربه کرد، عمدتاً از مسیر کارزارهای استعماری که جنبش‌های آزادی‌بخش ملی و منطقه‌ای را پدید آورد.

نبود مرجعیت سنتی موجب شده که فهم دولت مدرن با سازوکارهای پیچیده‌اش، بسیار دشوار شود. قدرت سیاسی با دولت یکی نیست، و دولت فقط قدرت سیاسی نیست. دولت با جامعه نیز تفاوت دارد. این تمایزات، تفاوت‌هایی معرفت‌شناختی هستند که باید به دقت و ژرف‌نگری مورد توجه قرار گیرند. یکی از نتایج ضروری این تأملات آن است که انسان‌ها دیگر بر دین حاکمان خود نیستند — چنان‌که در گذشته بودند (همان: ۶). نفزای معتقد است

مفهوم «دولت مدرن» به مثابه یک نهاد خنثی تلقی نمی‌شود، بلکه دارای فلسفه‌ای خاص است که در اروپا از دل درگیری کلیسا و دولت و با تکیه بر عقل‌گرایی، سکولاریسم، دموکراسی و بوروکراسی به وجود آمده است. بنابراین، تلاش برای اسلامی‌سازی این مدل بدون دست بردن در جوهره آن، ممکن نیست.

از نظر او جدایی دین از دولت در کشورهای عربی، نه از راه یک فرایند تاریخی بومی، بلکه از طریق مدرنیزاسیون قهری و تحمیل شده توسط استعمارگران اروپایی صورت گرفته است. به‌رغم اینکه بسیاری از کشورهای عربی در قانون اساسی خود به اسلام اشاره دارند، این ارجاع‌ها اغلب نمادین بوده و تأثیری در ساختار حقیقی حکومت ندارند. وی با انتقاد از رویکردهای سطحی و تقلیدی سکولارهای عرب، تأکید می‌کند که در نظام سیاسی اسلام، سیاست و دین جدایی‌ناپذیرند و سیاست صرفاً ابزار عقلانی منفعت نیست، بلکه با وحی، شریعت و اخلاق پیوند دارد.

او معتقد است دولت اسلامی باید بر پایه وحی و شریعت بنا شود و نمی‌توان آن را در چارچوب دولت مدرن سکولار تعریف کرد. مدل مطلوب او، دولتی کارآمدتر از دولت مدرن است، اما نه از نظر فلسفه سیاسی، بلکه از حیث ساختار اجرایی و بوروکراتیک. به باور وی، تلاش برای «اسلامی کردن» دولت مدرن درواقع به معنای کنار گذاشتن اسلام یا تهی کردن دولت از هویت واقعی آن است. نفزای همچنین با طرح مفهوم «جهاد مدنی» بر تداوم اسلام سیاسی تأکید کرده و می‌گوید سخن از پسااسلام‌گرایی بی‌معناست، زیرا سیاست جزئی جدایی‌ناپذیر از ذات اسلام است (نفزای، ۲۰۲۳: ۱۲). در اندیشه سیاسی اسلامی، دولت ساختاری دینی و جامع است که بر سه پایه سرزمین، مردم و حاکمیت بنا می‌شود و وظیفه آن اجرای شریعت و هدایت جامعه بر اساس دین است، نه محصول قرارداد اجتماعی یا رقابت قدرت. در مقابل، دولت مدرن بر اصولی چون برابری شهروندان و حقوق مشترک آنان استوار است و افراد را بدون توجه به دین و مذهب، به عنوان «شهروند» می‌شناسد. تحول تاریخی از دولت-معبود تا دولت-ملت در غرب، با فرایندی تدریجی و طبیعی رخ داد؛ اما در جهان اسلام، پیدایش دولت‌های مدرن غالباً مصنوعی و تحت تأثیر استعمار و نهضت‌های آزادی‌بخش بود. از این‌رو، اسلام‌گرایان در مواجهه با دولت مدرن دچار نوعی سردرگمی‌اند، زیرا در سنت اسلامی الگویی برای چنین ساختاری وجود ندارد. فقدان مرجع سنتی برای درک دولت مدرن باعث شده شناخت ماهیت و سازوکار پیچیده آن دشوار باشد. دولت مدرن صرفاً ابزار قدرت سیاسی نیست و از جامعه متمایز است. به همین دلیل، «اسلامی‌سازی» دولت فرایندی طولانی و چندلایه است که باید همه نهادهای اداری، امنیتی و نظامی را در بر گیرد. فهم عمیق سازوکار «دولت عمیق»، که ریشه در استعمار دارد، پیش شرط مهار و سپس اسلامی‌سازی آن است (نفزای، ۲۰۲۰: ۵). ممکن است افرادی در مورد ایده «اسلامی شدن دولت» تردیدهایی داشته باشند و بر این باور باشند که دولت یک نهاد اخلاقی است و افراد هستند که اسلامی هستند. با این حال، تجربه نشان داده است که حتی در یک ملت مسلمان، نهادهای دائمی تحت حاکمیت شریعت اسلامی به‌طور خودکار شکل نمی‌گیرند. بنابراین، باید بین «دولت اسلامی» و «جامعه اسلامی» تمایز قائل شویم: منظور از دولت اسلامی، ساختار حکومتی‌ای است که قوانین و نهادهای رسمی آن

(مانند پارلمان، دادگاه‌ها، سیاست‌گذاری عمومی و...) به‌طور کامل بر اساس شریعت اسلامی اداره می‌شوند. بر اساس این تعریف می‌توان گفت اشاره به جنبه‌های رسمی، حقوقی و سیاسی حاکمیت است؛ از جمله قانون‌گذاری اسلامی، نظام کیفری شرعی، و اجرای احکام فقهی در سطح دولت. این امر، هرچند دشوار، اما بیشتر به «امکان سیاسی» مربوط می‌شود؛ یعنی به توانایی سیاست‌ورزان و دولتمردان برای پیاده‌سازی شریعت در نهادهای رسمی حکومت. اما جامعه اسلامی به بافت فرهنگی، اخلاقی و اجتماعی مردم یک جامعه اشاره دارد که بر مبنای ارزش‌ها، باورها و رفتارهای اسلامی شکل گرفته باشد؛ این شامل سبک زندگی اسلامی، روابط خانوادگی مبتنی بر اخلاق دینی، فرهنگ عمومی مطابق با شریعت و سنت نبوی، و نهادهای اجتماعی دینی (مانند مسجد، وقف، خانواده اسلامی و...) می‌شود (نفزاوی، ۲۰۱۴: ۹۳-۹۰ - البراق، ۲۰۲۲: ۳۲). با این تعریف می‌توان گفت نفزاوی تأکید می‌کند که اسلامی‌سازی جامعه از اسلامی‌سازی دولت مهم‌تر و عملی‌تر است، زیرا جامعه اسلامی بر اساس تغییر در ذهنیت و رفتار مردم شکل می‌گیرد و ریشه‌دارتر است، در حالی که دولت اسلامی ممکن است صرفاً بر اساس قدرت یا اجبار سیاسی پدید آید، بدون آن که در بطن جامعه نهادینه شده باشد. به بیان دیگر منظور وی این است که اگر جامعه اسلامی وجود نداشته باشد، دولت اسلامی واقعی نیز نمی‌تواند پایدار بماند؛ اما اگر جامعه‌ای اسلامی باشد، حتی بدون دولت رسمی اسلامی، می‌توان به تحقق بخش مهمی از اهداف شریعت امیدوار بود.

تمرکز ما بیشتر بر جامعه اسلامی است، زیرا اسلامی کردن دولت، به‌ویژه از نظر قانون‌گذاری، هدفی قابل دسترس‌تر است که به حوزه «امکان سیاسی» مربوط می‌شود. این بدان معناست که در عمل، اسلامی کردن جامعه از اسلامی کردن دولت مهم‌تر و عملی‌تر است (همان: ۳۳).

از این رو ذهن سیاسی اسلامی با معضل جذب پیچیدگی‌های رویه‌ای، ساختاری و ارزشی دولت مدرن روبه‌رو شد تا جایی که دکتر حسن الترابی، یکی از «رهبران» نهضت اسلامی معاصر، گفت: ما فرزندان خود را تشویق کردیم تا دولت را بیاورند، و سپس دولت آن‌ها را بلعید! این تشخیصی شیوا از وضعیت اکثر اسلام‌گرایان است که در یک دایره بسته از بررسی‌ها و انتقاد مستمر از دستاوردها بودند، بدون آنکه متوجه باشند، پروژه آن‌ها برای انطباق با سازوکارهای دولت سکولار و رویکردهای آن تا حد انحلال در جزئیات آن است که در این زمینه، تجربه جنبش النهضه در حکومت را می‌توان نمونه بارز آن نامید (نفزاوی، ۲۰۰۷: ۴۷). در اینجا می‌توان گفت عبارت «دولت مشروع» صحیح‌تر است، اما باعث سردرگمی شدید می‌شود، زیرا خواننده معمولی بین دولت مشروع و خلافت فرقی نمی‌گذارد؛ در هر دو شعائر اسلام برگزار می‌شود و مسلمانان مؤمن در آن زندگی می‌کنند. به این ترتیب عبارتی که به نظر او مناسب‌تر به نظر می‌رسد «دولت سلطانی» است. «زیرا نزدیک‌ترین عبارت به

واقعیت و دارای کمترین ابهام است» (نفزاوی، ۲۰۲۲: ۳۳). نفزاوی با طرح «دولت سلطانی»، معتقد به شکست اسلام‌گرایان در رسیدن به آرمان‌شهر خلافت است؛ از نظر او اسلام‌گرایان توسط دولت مدرن بلعیده و به

بازیگرانی اقتدارگرا بدل شدند. اما او نقش جامعه مدنی در مقاومت را نادیده می‌گیرد و با حکم به سلطانی ذاتی دولت، تمام چالش‌ها را در یک عامل می‌بیند.

۴-۵- جایگاه پسینی دولت در اسلام؛

مفهوم دولت اسلامی بر اساس تجربه پیامبر و خلفای راشدین دیگر در تاریخ معاصر کاربرد ندارد و پدیده‌ای است که پس از آن دوره شکل گرفته است. در واقع، دولت نبوی و نظام‌های بعدی پاسخ به نیازها و مقتضیات جامعه بوده‌اند و هیچ‌گاه حکومتی صرفاً اسلامی و کامل شکل نگرفته است. حکومت‌ها همواره از دین برای مشروعیت بخشی به قدرت و تصمیمات خود استفاده کرده‌اند. بنابراین، تلاش برای بازسازی دولت دینی در قالب اسلامی، با شرایط و واقعیت‌های جوامع مدرن امروز ناسازگار است و جایگاهی در ساختارهای کنونی ندارد. این نشان می‌دهد که ایده دولت اسلامی در جهان امروز بیشتر یک پروژه نظری و اخلاق محور است تا واقعیتی عملی و اجرایی (غزال، ۲۰۱۵: ۱۳۹). بنابراین نفزای با نگاه تاریخی-کارکردگرا، دولت اسلامی را پدیده‌ای وابسته به بستر صدر اسلام می‌داند و آن را در جهان مدرن فاقد کاربرد عملی و صرفاً مشروعیت بخش می‌خواند. او از امکان بازتعریف پویای شریعت و ظرفیت‌های تحول‌پذیر جوامع مسلمان سرباز می‌زند و به تعمیم کلی درباره‌ی ناسازگاری ذاتی دین با مدرنیته دست می‌زند. با این حال اگر بخواهیم از اندیشه‌های نفزای نتیجه‌گیری کنیم، می‌توان گفت وی به دلایل مختلفی با امکان دولت اسلامی مدرن مخالف است. از جمله:

۱- **ناسازگاری با اصول اسلامی:** نفزای دولت مدرن را از نظر مبانی فکری و ساختاری ناسازگار با ارزش‌ها و احکام اسلامی می‌داند. به باور او، ترکیب دولت مدرن با نظام دینی تلاشی ناساز و ناکارآمد است، زیرا ریشه‌های سکولار آن با جوهر دینی اسلام تعارض دارد.

۲- **نفوذ قدرت‌های خارجی:** او دولت مدرن در کشورهای اسلامی را ابزاری برای سلطه و نفوذ قدرت‌های غربی می‌داند که استقلال سیاسی و فرهنگی جهان اسلام را تضعیف کرده و ارزش‌های بومی و دینی را به حاشیه رانده است.

۳- **بحران‌های ساختاری اقتصادی و اجتماعی:** از دید او، دولت‌های مدرن اسلامی در حل مشکلات اقتصادی و اجتماعی ناکام بوده و گرفتار فساد و ناکارآمدی‌اند. راه حل را بازگشت به اصول عدالت محور و ارزش‌های اصیل اسلامی می‌داند.

۴- تضعیف نهادهای سنتی و جامعه مدنی: نفزاوی معتقد است که دولت مدرن، نهادهای سنتی چون خانواده، مسجد و مدارس دینی را تضعیف کرده و این امر موجب سستی هویت و همبستگی جامعه اسلامی شده است.

۵. اختلاف در تفسیر شریعت و ماهیت حقوقی دولت: او اختلاف در تفسیر نصوص دینی را عامل بی ثباتی دولت اسلامی مدرن می داند. با این حال، بر پایه نظریه «شخصیت حقوقی دولت»، معتقد است دولت می تواند دارای دین رسمی باشد، همان گونه که برخی کشورهای اروپایی با وجود نظام سکولار، هنوز مذهب رسمی دارند.

از منظر نفزاوی، هیچ دولتی نمی تواند فارغ از یک چارچوب ارزشی و مرجع فکری باشد. او با ارجاع به نظریه های انسان شناسانی چون کلیفورد گیرتز، بر این نکته تأکید می کند که دولت برای آنکه بتواند نظم و قانون را به جامعه تحمیل و مشروعیت خود را تثبیت کند، نیازمند پیوند با یک منظومه ارزشی است (نفزاوی، ۲۰۲۳: ۹). در جوامع عربی - اسلامی، این منظومه نمی تواند چیزی جز دین اسلام باشد، چرا که اسلام بخشی جدایی ناپذیر از بافت فرهنگی و هویتی این جوامع است.

با این حال، نفزاوی انتقادات جدی به قانون اساسی های کشورهای عربی وارد می کند. او می گوید که گنجاندن عباراتی چون «اسلام دین رسمی دولت است» در این قوانین، بیشتر جنبه تزئینی و نمادین دارد و در عمل، دولت های عربی در مسیر سکولاریزاسیون حرکت کرده اند. در واقع، این دولت ها نه تنها نتوانسته اند دین را در خدمت ساختار سیاسی قرار دهند، بلکه عملاً دین را به حاشیه رانده اند، بدون آن که به صورت شفاف به جدایی دین از دولت اذعان کنند. به بیان دیگر، دولت های عربی دین را از دولت جدا کرده اند، اما دولت را از دین جدا نکرده اند؛ به این معنا که دین همچنان به عنوان یک نهاد فرهنگی و اجتماعی فعال باقی مانده، اما دولت از آن بهره برداری ابزاری و کنترل شده می کند (نفزاوی، ۲۰۱۶: ۲). به طور کلی نفزاوی با نقد سکولاریسم پنهان در کشورهای عربی، معتقد به تناقض شعار «اسلام دین رسمی» با رویه عملی سکولار است و تمایزی کلیدی ترسیم می کند؛ دین از دولت جدا شده، اما دولت از دین جدا نشده است؛ به این معنا که دولت، دین را به حاشیه می راند، اما از کارکرد نمادین آن برای مشروعیت بخشی ابزاری بهره می برد.

۵-۵- از امنیت تا کرامت؛ نقد دولت های استبدادی عربی

او معتقد است دولت مدرن اسلامی، تلاشی است برای سازگاری میان مؤلفه های دولت مدرن نظیر نهادها، قانون، و دموکراسی، با مرجعیت اسلامی در شریعت، ارزش ها و قانون گذاری (همان: ۳). از نگاه نفزاوی، دولت مدرن اسلامی در جهان عرب تنها زمانی می تواند معنا یابد که از تقلید صرف از الگوهای غربی فاصله گیرد، نسبت خود با دین را به شکلی بومی و درونزا بازتعریف کند و اسلام را نه به عنوان یک ابزار مشروعیت ساز، بلکه به مثابه

مرجع هنجاری و ارزشی واقعی در ساختار حقوقی و سیاست گذاری بپذیرد (عمر، ۲۰۲۳: ۱۲). با این حال، نفزای مشکل تشکیل دولت مدرن در جهان عرب را «تقلیدی» بودن، نسبت نداشتن با مقوله «دین» و نگاه سطحی به هنجارهای اسلام می‌داند که ترکیبی از دلایل «بیرونی» و «درونی» برای عدم تشکیل محسوب می‌شوند.

وی بر این باور است که دولت زمانی مشروعیت دارد که وظیفه‌اش خدمت به مردم و رعایت حقوق آن‌ها باشد، نه اینکه خود را قیّم و وصی مردم بداند و به جای آن‌ها تصمیم بگیرد. حتی اگر ساختار موجود سقوط کند، بازسازی دولت - بر پایه اخلاق و عدالت - ممکن و مطلوب است (نفزای، ۲۰۱۸: ۵). از نگاه او، تحقق دولت مدرن اسلامی تنها زمانی ممکن می‌شود که نظام‌های استبدادی و قیم‌مآب کنار گذاشته شوند؛ چراکه این ساختارها با کرامت انسانی و مشارکت واقعی مردم ناسازگارند. بدین ترتیب، دولت مطلوب باید بر پایه آزادی، عدالت و ارزش‌های اسلامی استوار شود تا هم به اصول شریعت وفادار بماند و هم پاسخگوی نیازهای جامعه معاصر باشد. در نهایت او قائل به «عدم امکان» تشکیل دولت مدرن اسلامی در قالب‌های غربی است و پیشنهاد می‌دهد به جای تطبیق اسلام با مدل‌های غربی، باید مدل تمدنی و سیاسی خاص خود اسلام را، با بهره‌گیری از برخی ساختارهای اجرایی مدرن، ایجاد و بومی‌سازی کرد (نفزای، ۲۰۲۳: ۱۱). نفزای در تحلیل خود از دولت مدرن اسلامی - عربی، بر آن است که ساختارهای سیاسی معاصر جهان عرب، بیش از آن که برآمده از تحولات درونی و بومی باشند، حاصل یک انطباق تقلیدی با الگوی غربی دولت‌اند. او این انطباق را نه یک فرایند طبیعی، بلکه نوعی تقلید ناموزون و تحمیلی می‌داند که به شکاف و ابهام در نسبت میان دین و دولت انجامیده است. در این چارچوب، نفزای به جای استفاده از واژه «رابطه» میان دین و دولت، از تعبیر «تعلق» بهره می‌برد؛ واژه‌ای که بیانگر نوعی درهم‌تنیدگی، آمیزش و پیچیدگی میان دو نهاد دین و دولت است، به نحوی که نمی‌توان به آسانی آن دو را از یکدیگر جدا ساخت (عمر، همان: ۱۰). نفزای با مفهوم «تعلق» از نگاه دوگانه (دین یا دولت) عبور می‌کند و بر درهم‌تنیدگی وجودی آن دو تأکید دارد؛ رویکردی که ضمن نفی سکولاریسم تقلیدی، بر عاملیت جوامع عربی در طراحی الگوی بومی تأکید می‌کند. این الگو، شریعت را نه به عنوان متن ثابت، بلکه منبعی پویا برای بازتولید معانی دینی در بستر نهادهای مدرن می‌نگرد؛ بازتولیدی که تنها با عقلانیت جمعی و نه تقلید تحمیلی، محقق می‌شود. پس می‌توان گفت از نظر او دولت مدرن اسلامی به عنوان مفهومی درگیر با تعارضات معرفتی و تاریخی با دولت مدرن غربی معرفی می‌شود. امکان تحقق آن وابسته به بازسازی ساختار دولت و قانون‌گذاری بر مبنای شریعت اسلامی است، نه صرفاً ورود اسلام‌گرایان به قدرت. این پروژه در عین دشواری، از نظر نویسنده غیرممکن نیست، اما نیازمند بازفهم عمیق و واقع‌گرایانه از ساختار دولت مدرن است (نفزای، ۲۰۲۰: ۶). زیرا مشکل اصلی در آن است که مدل غربی دولت مدرن بر پایه سکولاریسم و جدایی دین از سیاست بنا شده، در حالی که الگوهای اسلامی در پی آن‌اند که مشروعیت دینی برای قدرت سیاسی ایجاد کنند، که این موضوع به تنش‌های ساختاری منجر می‌شود و تحقق این هدف مستلزم اجتهاد جمعی و عقلانیت نهادی است (نفزای، ۲۰۱۶: ۴). بنابراین، تضاد زیربنایی و ماهیتی در دو مدل دولت مدرن غربی و دولت اسلامی به تضاد روبنایی و نهادی - ساختاری انجامیده

است که شکاف و فاصله بین آنان را بیشتر می‌کند. نفزای دیدگاهی انتقادی نسبت به دفاع برخی روشنفکران و جریان‌های سیاسی (مانند صفی سعید) از دولت‌های استبدادی عربی ارائه می‌دهد. او با طرح این انتقاد که برخی با توجیه «ترس از فروپاشی دولت» و اهمیت «امنیت» از حکومت‌هایی مانند نظام بشار اسد حمایت می‌کنند، بر آن است که چنین نگاهی دولت را به‌عنوان هدفی مقدس می‌نگرد، نه ابزاری در خدمت انسان.

به باور وی، دولت نباید صرفاً به دلیل ایجاد امنیت حفظ شود، بلکه باید بر مبنای آزادی، کرامت، و رشد انسانی بازتعریف شود. او با نقد استفاده ابزاری از هرم مازلو (که امنیت را پایه می‌داند)، تأکید می‌کند که زندگی صرف، بدون شرافت و آزادی، هدف انسانی نیست. از این منظر، امنیت و آزادی نباید در تقابل باشند، بلکه امنیت واقعی در سایه آزادی و عدالت معنا پیدا می‌کند.

پس از بررسی جایگاه دولت مدرن در جهان عرب و تفاوت آن با مفهوم غربی دولت مدرن از نگاه نفزای، اکنون نوبت آن است که به یکی از مهم‌ترین و چالش‌برانگیزترین ابعاد این بحث پردازیم: رابطه اسلام‌گرایان با دولت مدرن از منظر این اندیشمند. پرداختن به این موضوع ضروری است، زیرا فهم نسبت اسلام‌گرایان با ساختارهای مدرن حکمرانی، نقش تعیین‌کننده‌ای در تحلیل تحولات سیاسی، اجتماعی و فکری معاصر در جهان عرب دارد و نشان می‌دهد که پروژه دولت مدرن تا چه اندازه توانسته با گفتمان دینی وارد گفت‌وگو یا تعارض شود.

۶-۵. اسلام سیاسی در آزمون دولت مدرن در اندیشه نفزای

از نگاه صابر نفزای، یکی از ضعف‌های اصلی در اندیشه سیاسی اسلام‌گرایان، برداشت سطحی و ناقص آن‌ها از مفهوم «دولت مدرن» است؛ به‌ویژه در شکل پسا استعماری آن. دولت مدرن از نظر معرفت‌شناختی بر پایه عقلانیتی مادی و سکولار بنا شده است؛ عقلانیتی که نقش دین را در رسیدن به حقیقت نادیده می‌گیرد و آن را به حاشیه می‌راند.

الگوی تاریخی این نوع دولت را می‌توان در تحولات انگلستان قرن شانزدهم مشاهده کرد؛ زمانی که هنری هشتم، پادشاه بریتانیا، برای رهایی از سلطه سیاسی پاپ، خود را رئیس کلیسای کشور اعلام کرد. این رویکرد، نمونه‌ای از آن چیزی است که برخی از اندیشمندان، «تاکتیک‌های مدرنیته» می‌نامند؛ یعنی راهکارهایی که مدرنیته برای جداسازی دین از سیاست و شکل دادن به قدرت جدید به کار می‌گیرد. این پافشاری افراطی مدرن، وظیفه جریان‌های اسلامی کنش‌گر را دشوار می‌سازد؛ جریان‌هایی که از آن‌ها انتظار می‌رود بدیلی معاصر ارائه دهند که از اصول اصیل جدا نباشد، آن هم در فضایی جهانی که در برابر «دموکراسی» به‌عنوان برجسته‌ترین فرآورده سیاسی مدرنیته، سر تعظیم فرود آورده است (نفزای، ۲۰۲۰: ۷). در این باره او تلاش دارد موقعیت مفهومی، معرفتی و تاریخی این رابطه را بازنمایی کند. بر اساس این تحلیل، مفهوم «دولت مدرن اسلامی» در بستری از چالش‌های

بنیادین و تضادهای نظری و عملی با خاستگاه غربی دولت مدرن، پیچیده، پرمناقشه و فاقد الگوی نهایی روشن است.

او معتقد است اسلام گرایان جریان‌هایی احیایی هستند که هدف نهایی آن‌ها اجرای شریعت اسلامی است، هرچند در روش‌ها و رویکردها با یکدیگر تفاوت دارند و از تقيه یا خشونت در مسیر رسیدن به هدف خود پرهیز می‌کنند. از دیدگاه اسلامی، دولت نهادی دینی است که مشروعیت خود را از شریعت می‌گیرد و شامل سه رکن اصلی است: قلمرو، مردم و سلطه. در این مدل، حاکم از طریق بیعت و انتخاب مردم تعیین می‌شود و دولت، اگرچه دینی است، سازوکارهایی مدنی نیز دارد. وی تأکید می‌کند که یکی از مشکلات اصلی اسلام‌گرایان، فهم سطحی و ناکامل از مفهوم دولت مدرن است؛ این دولت محصول تاریخی غرب است، بر پایه عقلانیت مادی، سکولاریسم و حذف دین از حوزه عمومی شکل گرفته و افراد را به شهروندانی افقی و مصرف‌گرا تبدیل می‌کند، برخلاف الگوی اسلامی که بر پیوندهای عمودی ایمان و امت تأکید دارد. از این رو، صرف ورود اسلام‌گرایان به قدرت به معنای اسلامی‌سازی دولت مدرن نیست. تجربه‌ها نشان داده که پیچیدگی‌ها و لایه‌های نهادی، ساختاری و امنیتی دولت مدرن می‌تواند پروژه اسلامی‌سازی را تضعیف کند. بنابراین، اسلام‌گرایان برای تحقق اهداف خود نیازمند شناخت دقیق سازوکارهای دولت، از جمله ساختار بوروکراتیک و «دولت عمیق» هستند تا بتوانند برنامه خود را در چارچوب دولت مدرن با حفظ هویت اسلامی پیاده کنند.

با وجود برخی انتقادات به مفهوم «اسلامی‌سازی دولت»، او معتقد است که اسلامی‌سازی دولت (یعنی اسلامی‌سازی قوانین آن) ممکن است و می‌تواند به عنوان هدفی سیاسی و قابل تحقق در نظر گرفته شود. این با فرض اینکه جامعه اسلامی به تنهایی کفایت نمی‌کند و تازمانی که ساختار دولت بر مبنای شریعت نباشد، هدف تحقق نیافته است. علاوه بر تجربه‌های جهانی، ارزیابی‌های برخی از متفکران غربی نشان می‌دهد که آنان ایده بازگشت خلافت را محتمل و جدی می‌دانند (Kepel, 2002: 187). نفراوی معتقد است که وائل حلاق با این که تشکیل دولت اسلامی مدرن را ناممکن می‌داند، در واقع توانایی‌ها و انعطاف‌پذیری اسلام سیاسی را دست کم گرفته است. اسلام سیاسی می‌تواند با حفظ ارزش‌های دینی، خود را با مقتضیات مدرن سازگار کند. اینجا به تعبیر علی عزت بیگوویچ استناد می‌شود که تغییر جهان با پذیرش و اصلاح آن از درون امکان‌پذیر است، نه صرفاً با طرد آن. او نتیجه می‌گیرد که اسلام‌گرایان با دشواری فهم پیچیدگی‌های ساختاری و ارزشی دولت مدرن مواجه‌اند، و همین امر موجب شده بسیاری از آن‌ها پس از دستیابی به قدرت، در درون دستگاه مدرن ذوب شوند و از پروژه دینی خود عقب‌نشینی کنند، چنان که در تجربه حزب النهضة تونس دیده شد (نفراوی، ۲۰۲۰: ۹).

بنابراین می‌توان اذعان کرد تناقض مورد اشاره نفراوی ریشه در دوگانگی حل‌ناشدنی معرفت‌شناختی میان «منطق شریعت» (مبتنی بر امر قدسی و تکلیف جمعی) و «منطق دولت مدرن» (مبتنی بر عقلانیت ابزاری، کارآمدی و قرارداد عرفی) دارد. از نظر او انعطاف‌پذیری اسلام سیاسی، در عمل به انحلال هویتی می‌انجامد که نه به دلیل

ضعف اجرا، بلکه به سبب نبود سازوکاری برای تفسیر و خوانش ارزش‌های دینی به زبان نهادهای مدرن است. از این رو، آمیختگی النهضه در دستگاه مدرن، نه یک شکست تاکتیکی، بلکه منطق درونی هر پروژه‌ای است که بخواهد «دولت مدرن» را با «اراده الهی» توأمان کند؛ ترکیبی که یا به استحاله دین در عرفی‌گرایی می‌انجامد، یا به استبداد دینی ناکارآمد می‌رسد.

جبرون و نفزای، هرچند در دو سوی گفتمان دولت مدرن اسلامی جای می‌گیرند، اما از یک دیدگاه مشترک برخوردارند؛ دولت‌های ملی عربی معاصر، چه در عرصه کارآمدی اجرایی و چه در پیوند با هویت دینی جامعه، دچار بحرانی عمیق‌اند که ریشه در تحمیل استعماری الگوی غربی دولت-ملت دارد. هر دو بر بازتعریف رابطه دین و دولت به عنوان شرط اساسی هر پروژه تمدن‌ساز تأکید می‌ورزند و سکولاریسم تقلیدی را نقد می‌کنند؛ همچنین هر دو بر ناکارآمدی رویکرد صرفاً شکلی به اسلام (اکتفا به شعارهای قانون اساسی) صحنه می‌گذارند و تجربه اسلام‌گرایان معاصر، به‌ویژه ذوب شدگی آنان در ساختار دولت مدرن (چون النهضه تونس)، را نشانه‌ای از یک آسیب جدی می‌دانند. اما این اشتراک تشخیص، آنان را به پاسخ‌هایی متضاد می‌کشاند که ریشه در لایه معرفت‌شناختی آنان نسبت به مدرنیته دارد. جبرون با الهام از «مدرنیته‌های چندگانه» تیلور، مدرنیته را ظرفی قابل پر کردن با محتوای اسلامی می‌داند و با تفکیک روش‌شناختی میان «نص جاودان قرآن» و «فهم تاریخی مسلمانان»، راه را برای اجتهاد جمعی و نهادسازی پویا باز می‌گشاید؛ از این رو، مشروعیت را ترکیبی از «دین و مردم» (بیعت، عدالت، معروف) تعریف کرده و به عقلانیت جمعی و خواست عمومی جایگاهی محوری می‌دهد. در مقابل، نفزای با اتکا بر نقد پسااستعماری، مدرنیته را نه یک ظرف خنثی، بلکه پروژه‌ای ایدئولوژیک-سکولار می‌داند که با ذات شریعت (مبتنی بر امر قدسی و تکلیف جمعی) در تعارضی حل‌نشدنی قرار دارد؛ از این رو، مشروعیت را کاملاً دینی قلمداد کرده و نقش مردم را تابع ارزش‌های وحیانی می‌نگرد. این دوگانه، به دو هدف نهایی متباین انجامیده است: جبرون در پی بر ساخت دولتی اخلاق-محور و بومی شده است که از مسیر «ترجمه شریعت به زبان نهادهای مدرن» عبور کند، اما نفزای بر بازگشت به مفهوم اصیل دولت سنتی مبتنی بر شریعت و قطع کامل پیوند با هرگونه ساختار مدرن پافشاری می‌کند. در واقع، جبرون راه «اصلاح دروندینی و اجتهاد جمعی» را برمی‌گزیند تا میان شریعت و مدرنیته پیوند برقرار کند، در حالی که نفزای بر «نفی بنیادین الگوی غربی و بازسازی کامل از درون سنت» تأکید می‌ورزد و هرگونه سازش را به استحاله هویتی یا استبداد دینی می‌انجامد. این شکاف معرفتی، نه فقط یک اختلاف نظری، بلکه بازتابی از دو جهان‌بینی متعارض درباره نسبت امر قدسی با عقلانیت ابزاری در عصر مدرن است؛ دوگانه‌ای که گفتمان دولت اسلامی معاصر را در کشاکشی حل‌نشده میان «امکان اصلاح» و «امتناع ذاتی» نگاه داشته است.

صابر نفزاوی	محمد جبرون	محور مقایسه
معتقد به عدم امکان دولت اسلامی مدرن در چارچوب ساختار دولت مدرن غربی است.	معتقد به امکان تحقق دولت اسلامی مدرن از طریق بازسازی مفهومی و تطبیق ارزش‌های اسلامی با مدرنیته است.	موضع کلی نسبت به دولت مدرن اسلامی
مبتنی بر نقد ساختاری دولت مدرن و تأکید بر ناسازگاری ذاتی آن با مبانی دینی و فرهنگی اسلام.	الهام گرفته از اندیشه «مدرنیته‌های چندگانه» و تلفیق مقاصد شریعت با ارزش‌های اخلاقی و انسانی مدرن.	مبانی نظری
خواهان بازسازی کامل نظام سیاسی بر اساس آموزه‌های اصیل اسلامی و رد تقلید از مدل دولت - ملت غربی است.	پیشنهاد بازخوانی نصوص دینی، توجه به مقاصد شریعت و اجتهاد جمعی برای ایجاد مدرنیته اخلاق محور اسلامی.	روش اصلاح و تحول
مشروعیت را کاملاً دینی می‌داند و معتقد است مشروعیت مردمی جایگاه فرعی دارد.	مشروعیت را ترکیبی از دینی و مردمی می‌داند (بیعت، عدالت، معروف).	تفسیر مشروعیت سیاسی
بازگشت به مفهوم اصیل دولت اسلامی سنتی بر پایه شریعت و قطع پیوند با ساختار دولت مدرن.	برساخت دولت اسلامی اخلاق محور، بومی شده و منطبق با مقتضیات عصر حاضر.	هدف نهایی

مقایسه دیدگاه‌های دو اندیشمند درباره عناصر و بنیادهای دولت مدرن اسلامی

نتیجه گیری؛

این پژوهش نشان می‌دهد که در اندیشه محمد جبرون، تحقق دولت اسلامی مدرن ممکن است، مشروط بر عبور از چارچوب‌های خشک سنتی و بازتعریف اصول اخلاقی و انسانی اسلام در قالبی سازگار با جهان معاصر. جبرون با استفاده از روش‌شناسی تاریخی و تفکیک میان نص دینی و فهم تاریخی بشر، مدلی نوین از دولت اسلامی ارائه می‌دهد که سه اصل بنیادین آن بیعت (مردم‌سالاری)، عدالت و معروف (خیر عمومی و اخلاق جمعی) است. دولت مطلوب او نه تقلیدی از خلافت راشدین است و نه بازسازی مکانیکی دولت مدرن سکولار غربی؛ بلکه الگویی اخلاق‌محور، بومی شده و مبتنی بر تجربه تاریخی ملت‌های مسلمان است که پیوند میان شریعت و مدرنیته را از طریق بازسازی معرفتی برقرار می‌کند. در نقطه مقابل، صابر نفزاوی تحقق دولت اسلامی مدرن در چارچوب دولت-ملت غربی را غیرممکن می‌داند. او معتقد است دولت مدرن ساختاری ایدئولوژیک و مبتنی بر

سکولاریسم، عقلانیت ابزاری و تفکیک دین از سیاست است و تلاش برای اسلامی سازی آن بدون تغییر بنیادهای فلسفی و تاریخی اش، یا به تحریف اسلام منجر می شود یا اسلام گرایان را در سازوکارهای بوروکراتیک و سکولار دولت غرق می کند. این دیدگاه، با نظر وائل حلاق در «دولت ممتنع» همخوانی دارد، که دولت مدرن را موجودیتی در تضاد ذاتی با جهان بینی اسلامی می داند. تضاد میان جبرون و نفزاوی بازتابی از بحران هویتی، مفهومی و ساختاری دولت در جهان عرب معاصر است؛ بحرانی که تحت فشار سکولاریسم مدرن و هم زمان در مواجهه با مطالبات دینی و فرهنگی جوامع اسلامی شکل گرفته است. با این حال، هر دو متفکر بر یک نکته توافق دارند: بازتعریف رابطه دین و دولت، محور پروژه تمدن ساز معاصر در جهان عرب است. چه از مسیر اصلاح درون دینی و بازسازی اخلاق محور سنت (جبرون) و چه از طریق نقد ساختاری مدرنیته و بازگشت به منظومه دینی بومی (نفزاوی)، تحقق دولت اسلامی مدرن نیازمند اجتهاد معرفتی، بازاندیشی نظری و درک عمیق تحولات اجتماعی و تاریخی معاصر است.

منابع

۱. البراق، سفیان. (۲۰۲۲). إشکالية الخلافة في الفكر العربي المعاصر: عبد الله العروى نموذجاً. مجلة الجيل للعلوم الإنسانية والاجتماعية، (87)
۲. جبرون، محمد. (2012). إشکالية الوظيفة الدينية في الدولة المعاصرة: قراءة في تجربة تأهيل الحقل الديني بالمغرب (سلسلة مرصد، العدد ۴). مكتبة الإسكندرية. الف.
۳. جبرون، محمد. (2012). إماكن النهوض الإسلامی: مراجعة نقدیة فی المشروع الإصلاحی لعبد الله العروى. مرکز نماء للبحوث والدراسات. ب
۴. جبرون، محمد. (2014). مفهوم الدولة الإسلامية: أزمة الأسس وحتمية الحداثة. المركز العربي للأبحاث ودراسة السياسات.
۵. جبرون، محمد. (2015). مفهوم الدولة الإسلامية: دولة الخلافة؛ مفاهيم ملتبسة في الفكر العربي المعاصر. مرکز مؤمنون بلا حدود. الف.
۶. جبرون، محمد. (2015). نشأة الفكر السياسي الإسلامي وتطوره. منتدى العلاقات العربية والدولية. ب.
۷. حجال، صادق. (۲۰۱۸). العلاقة الجدلية بين الدين الإسلامي والدولة الحديثة في المنطقة العربية. مجلة مبادرات سياسية، ۱. (4)

- [illegible]

